

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نکاتی چند پیش از شروع تفسیر قرآن

قبل از شروع بحث باید از خدای تبارک و تعالی که صاحب این کتاب است و ما افتخار و توفیق داریم که در محضر این کتاب زانو بزنیم و از انوار این کتاب بهره‌مند شویم شاکر باشیم، او معلم واقعی همه‌ی ما و او باید حقایق را در قلوب همه ما قرار بدهد. البته حقیقت علوم دیگر نیز حقیقت نوری است، اما قرآن واقعاً یک حقیقت بسیار عجیبی دارد و تا انسان طهارت ظاهر و باطن نداشته باشد، نمی‌تواند بر سر سفره قرآن بنشیند و بخواهد از قرآن استفاده کند، لذا باید دعای ما این باشد که خداوند خودش لطف و عنایت کند.

روش‌های مختلف در تفسیر قرآن

امروزه بحمدالله تفاسیر بسیاری نوشته شده و به چاپ رسیده است، هم از عامه و هم از خاصه. تفاسیری که گروهی یا فردی نوشتند، تفاسیر به ترتیب سور یا نزول، تفاسیر موضوعی. باید خدا را شکر کنیم که حوزه علمیه ما هم در این سده‌ی اخیر یکی از موفقیت‌هایش این بوده که دوره‌هایی از تفاسیر نوشته شده، اما یک نکته در بسیاری از این تفاسیر کم توجه شده و آن تفسیر به روش اجتهادی است؛ یعنی ما همان صناعتی که در استنباط احکام به کار می‌بریم، از قبیل اطلاق، تقیید، مجمل، مبین، عام، خاص، محکم و متشابه که از عناوین بسیار بارز آیات قرآن است، اما آن صنعت اجتهادی خیلی در تفاسیر دیده نمی‌شود. شاید بتوانیم بگوئیم در تفسیر مواهب الرحمن برای مرحوم سید عبدالاعلی سبزواری این جهت تا یک اندازه‌ای مشهود است اما در سایر تفاسیر نیست.

روش برگزیده در تفسیر قرآن

ممکن است سؤال کنید که ما یک نوع تفسیر روایی داریم که روشن است و کتاب‌هایی هم که در این زمینه هست موجود است، یک نوع تفسیر قرآن به قرآن هم داریم که علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه پرچمدار این تفسیر هستند و چه زحمات زیادی را کشیدند، حال فرق میان تفسیر القرآن بالقرآن و تفسیر اجتهادی چیست؟ در پاسخ باید بگوئیم: در اثناء آیات قرآن که ما خواهیم برخی از جاها این صنعت اجتهادی را پیاده کنیم این مطلب روشن می‌شود و در آنجا بیشتر روشن می‌شود اما به نحو اجمال؛ مرحوم علامه طباطبائی آیاتی که از حیث مضمون با یکدیگر ارتباط دارند ایشان از این آیات یک مضمون اساسی و ریشه‌ای استخراج می‌کند و آیات را بر همین اساس تفسیر می‌کند که البته خود این هم نوعی از استنباط است اما آن استنباط مصطلح ما در باب فقه و اصول نیست.

آنچه می‌خواهیم عرض کنیم این است که آیات از حیث مضمون با هم اشتراک دارند، انسان ده بیست آیه را کنار هم قرار

می‌دهد، یک مضمون مشترک و جامعی را اخذ می‌کند و اسمش را می‌گذاریم تفسیر القرآن بالقرآن، ولی اینکه در میان این آیات کدام حکومت بر آیه دیگر دارد، ما تا کنون به جایی برخورد نکردیم و این حکومت هم غیر از آن محکم و متشابه است؛ یعنی شاید در میان محکومات یک آیه محکمی بر آیه دیگر حکومت داشته باشد، شاید در میان محکومات یک آیه مقید آیه دیگر باشد، این باید مورد توجه قرار بگیرد و اگر این مورد توجه قرار بگیرد، یک نوع دیگری از تفسیر مطرح می‌شود، ما در تفسیر آیات معاد که دو جلدش منتشر شده و جلد سومش هم در شرف طبع است، تا حدی این کار را کردیم و نشان دادیم که این روش استنباطی اگر در آیات قرآن بیاید چه نتایجی را می‌توانیم از آن بگیریم.

بنای ما این است که در عین این‌که به روایات باید توجه داشته باشیم و در عین اینکه تفسیر قرآن به قرآن هم باید مورد توجه ما قرار بگیرد (که البته یک بحثی وجود دارد که آیا این به نحو موجهی کلیه است یا اینکه نه این به نحو موجهی جزئی است و ممکن است یک آیه‌ای را پیدا کنیم که هیچ آیه‌ای از قرآن نتواند آن را تفسیر کند)، آنچه را که می‌خواهیم اساس تفسیر قرار دهیم استفاده از روش اجتهادی است.

علم اصول، منطق فهم دین

یکی از مطالبی که این اواخر مطرح شد این بود که گفتند چرا بزرگان در اصول به قرآن تمسک نمی‌کنند و بعد از قول علامه طباطبائی (قدس سره) هم نقل شد که ایشان فرمودند: از اول اصول تا آخر اصول فقط در خبر واحد به آیه نبأ و آیه نفر تمسک می‌کنند آن هم برای رد کردن تمسک، در حالی که اصول، منطق فهم قرآن است، این سخن نظیر آن است که کسی بگوید چرا در منطق به آیات قرآن تمسک نمی‌شود! شما وقتی می‌خواهید شکل اول (موجه بودن صغری، کلی بودن کبری، این ضابطه شکل اول است) را مطرح کنید، بگوئیم آیه این در قرآن کو؟ منطق برای استدلال است، ببینیم استدلال صحیح و باطل چیست؟ آنجا معنا ندارد که به آیه قرآن تمسک کنیم.

یا حتی در خود فلسفه شما در اسفار، مرحوم ملا صدرا برخی از آیات را، چون ایشان می‌خواهد بین برهان و عرفان جمع کند می‌آورد، اما للاستشهاد و للتأیید می‌آورد نه للاستدلال، می‌خواهد قاعده الواحد را اثبات کند، یا قاعده امکان اشرف، یا قواعد دیگر. برخی از آیات هم استشهاد می‌شود، برهان صدیقین، این معنا ندارد که دلیلش را قرآن قرار بدهیم. اصول منطق فهم دین است، ما در تعریف علم اصول در دوره جدید گفتیم از این حرف که بگوئیم اصول، منطق علم فقه است باید دست برداریم، اصول منطق فهم دین است؛ یعنی اگر یک کسی اصولی نباشد نمی‌تواند قرآن را تفسیر کند. برخی از مبانی در کلمات مرحوم نائینی در بحث ظواهر وجود دارد، آنها را اگر به میدان تفسیر نیاوریم، درست نمی‌توانیم قرآن را تفسیر کنیم.

قرآن به محکم و متشابه تقسیم می‌شود، اما چه کسی باید معنای محکم و متشابه را بگوید؟ وقتی بحث ظواهر را مطرح می‌کردیم که آیا از محکومات است یا متشابهات؟ آنجا اصولیین حرف‌های زیادی دارند البته در علوم القرآن هم آمدند مطرح کردند ولی این جایش در خود اصول است، یعنی اصول باید بگوید کلام متکلم اگر می‌گوید محکم، یک وقت محکم را می‌گوئیم روایت معنا کرده، روایت می‌گوید محکم یعنی این، در حالی که اینطور نیست. چه کسی باید ضابطه، فارق بین نص و ظاهر را چه کسی به شما ارائه می‌دهد؟ اصول. فارق بین متشابه و محکم را باید اصولی بگوئیم، اگر کسی اصولی نباشد نمی‌تواند بفهمد این آیه از محکومات است یا متشابهات.

یک مطلبی در مورد حروف مقطعه است که علامه طباطبائی (قدس سره) فرمایشی دارند و لازمه‌ی آن فرمایش این است که این نه از محکومات است نه از متشابهات، در حالی که ما می‌گوئیم خود قرآن تقسیم کرده، آیات یک قسمش محکم و یک قسمش متشابه است، نمی‌گوید بعضی از آیات، نمی‌خواهد تقسیم را برای بعضی از آیات بیاورد. قرآن تمامش محکم یا متشابه است. حالا ضابطه اینکه چه چیز محکم است و چه چیز متشابه را چه کسی باید بدهد؟ لذا در اصول قدیم مسئله نسخ مطرح می‌شد، در

معالم و قوانین آمده «ما معنی النسخ»؛ چه کسی باید معنای نسخ را مطرح کند؟ چه کسی باید تحقیق کند ضابطه در نسخ چیست و بعد بر اساس آن ضابطه بگوئیم در قرآن چند نسخ واقع شده؟ اصولی باید بیان کند.

ارزش و هویت علم اصول عمدتاً در آنها روشن می‌شود؛ یعنی اصولی می‌تواند بفهمد روایت فقهی چیست و روایت اخلاقی چیست! اگر کسی اصولی نباشد نمی‌تواند این را بفهمد. اصولی می‌تواند بفهمد کدام فقره از فقرات نهج البلاغه قابلیت استدلال فقهی دارد و کدام فقره ندارد. حالا همین آیات قرآن علت اینکه مطرح شده و معروف است که حدود 500 آیه به عنوان آیات الاحکام است اما الآن محققین می‌گویند بیش از 500 آیه است، این از کجا آمده؟ یعنی کسی که شَمّ اصولی‌اش قوی است می‌تواند برای موضوعات مختلف آیاتی را استخراج کند.

در مرکز فقهی کتابی چاپ شده به عنوان آیات فقه پزشکی، این مقداری که به آیات قرآن در مسائل پزشکی در این 50 ساله اخیر فقهای ما استدلال کردند را آوردیم، قبلاً نداشتیم، اما فقیه و آن کسی که واقعاً قوه فقهت دارد و فقهت هم یعنی کسی هم اصولی است، این می‌تواند بفهمد از این آیه می‌شود این موضوع را استفاده کرد یا نه. مثلاً هم در مجمع البیان و هم در المیزان، در تفاسیر به آیات الاحکام که می‌رسند خیلی بحث ناقصی می‌کنند، در یک حدّ بحث تفسیری خشک و تمام، اما فقهای ما، محققین، محشّین مکاسب را ببینید درباره «احل الله البیع» و اینکه این «احل الله البیع» می‌تواند هم حکم تکلیفی را دلالت کند و هم حکم وضعی را باطله، این را چه کسی غیر از اصولی کسی می‌فهمد؟ اینها باید همه مبنا داشته باشد، آیا جامع بین حکم تکلیفی و وضعی وجود دارد یا نه؟ شما اگر گفتید قدر جامع وجود ندارد «فالاطلاق ممنوع»، پس باید «احل الله البیع» را یا حمل بر حکم تکلیفی کنیم یا حمل بر حکم وضعی.

می‌خواستم یادداشت کنم نمونه‌های فراوانی از اِعمال ضوابط اصولی در تفسیر هست، یک تفسیر جدیدی به میدان می‌آید و یک رشد جدیدی برای تفسیر محقق می‌شود که امیدواریم بتوانیم تا اندازه‌ای این کار را انجام دهیم؛ چون هر چه زمان پیش برود و اصول قوی‌تر بشود استفاده‌ی از قرآن بیشتر می‌شود، لذا باید این جهت مورد توجه قرار بگیرد.

گاهی اوقات بعضی این تهمت را می‌زنند که فقها با قرآن کاری ندارند! من این را مکرر عرض کردم اگر امام خمینی (قدس سره)، امام شد در اثر انس با قرآن بود، در اثر آن احاطه‌ای که به آیات قرآن داشته، در بحثهای مختلف چقدر از این آیات قرآن امام (قدس سره) استفاده کرده، الآن یک بحثی داریم در فقه سیاسی آیاتی که از آن بتوانیم حکومت در دین را استفاده کنیم را استخراج می‌کنیم، به همین روش اجتهادی هم کار می‌کنیم.

قرآن «بجری مجری الشمس و القمر»، هر زمانی با سرمایه‌ی علمی، چون واقعاً تفسیر قرآن بسیار عجیب است. در روایت آمده: «لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن»^[1]؛ یعنی هیچ چیزی دورتر از عقول رجال مثل تفسیر قرآن نیست، یعنی عقول رجال به راحتی نمی‌توانند کلام خدا را تفسیر کنند. مسئله خیلی مهم است بالاخره آن کسی که می‌خواهد سراغ قرآن بیاید باید اولاً ادبیات بلد باشد، ثانیاً معانی بیان بلد باشد، فقه و اصول بلد باشد، منطق بلد باشد، همه علوم را لازم دارد، لغت بلد باشد، اینها از چیزهایی است که برای تفسیر قرآن به آن نیاز هست.

اشکال و پاسخ

به عنوان مثال؛ در مورد آیه شریفه «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الاباب»^[2]، یک شخصی این قضیه را حدود 20 سال پیش مطرح کرد که این آیه، مربوط به زمانی بوده که عرب جاهلیت وقتی کسی از قبیله‌شان کشته می‌شد، از قبیله دیگر ده نفر را می‌کشتند و بعد اسلام گفت: «النفس بالنفس»، ولی در زمان ما قصاص به چه معناست؟! یا «السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهم»^[3].

در پاسخ باید گفت: برای ما بیان کنید که آیه «و لكم فى القصاص حیاة»، قضیه حقیقیه یا قضیه خارجیه؟ در روایاتش هم همین‌طور است، این را چه کسی می‌تواند فارق بین قضیه حقیقیه و خارجیه را بفهمد؟ اصولی می‌تواند بفهمد، اصولی می‌تواند بفهمد این قضیه قضیه حقیقیه است یا خارجیه؟ من در جواب آن شخص همان زمان گفتم این قضیه حقیقیه است، اصلاً در اصول می‌گویند (مرحوم نائینی در فوائد الاصول می‌گوید) تمام آنچه در قرآن و روایات وارد شده به عنوان قضیه حقیقیه است و ایشان می‌گویند مگر یک مورد، که مرحوم امام تخطئه می‌کند می‌فرماید بیش از یک مورد است، ولی اکثر آیات و روایات ما به عنوان قضیه حقیقیه است و ما باید احکام قضیه حقیقیه را برایش بار کنیم، یا در آیه «لذكر مثل حظ الانثیین»^[4] قضیه حقیقیه است و نمی‌شود بگوئیم این برای آن زمان بوده! این مطلب را اصولی می‌تواند بفهمد. ما با بیان اصولی وقتی وارد می‌شویم می‌گوئیم اینها الی یوم القیامه هست.

بزرگان، اصول را در قدیم به عنوان منطق علم فقه قرار می‌دادند و ما هم عرض کردیم اشتباه است که بگوئیم اصول فقط برای استنباط احکام فرعیه است، بلکه اصول منطق فهم دین است. یک وقتی انجمن کلام در همین قم دعوت کرده بودند و من یک صحبتی در آنجا داشتم، به همین مقداری که در ذهنم بود دوازده بحث از مباحث اصولی که در علم کلام تأثیر دارد را مطرح کردم؛ یعنی اگر این مبانی اصولی را کسی نداشته باشد نمی‌تواند متکلم شود و نظیر آن در خود قرآن است که عرض کردم این چند تا نمونه است.

مثال دیگر در «احل الله البیع» است، اگر بخواهیم بگوئیم قدر جامع بین حکم وضعی و حکم تکلیفی؛ اصولی باید بگوید حکم وضعی و تکلیفی یک مقسم مشترک دارد یا نه؟ قدر جامع دارد یا نه؟ این تقسیم درست است یا نه؟ حکم واقعی و ظاهری، در اصول مشهور این است که دو جور داریم، آیا می‌شود بعضی از آیات قرآن را حمل بر حکم ظاهری کرد؟

نکته دیگر آن که، غرب هرمونوتیک را چند دهه است که آورده است، اول آوردند برای اینکه بگویند متون مقدس خودشان مثل تورات و انجیل قابل فهم نیست، البته می‌خواهند به قرآن سرایت بدهند! تنها چیزی که می‌تواند در مقابل هرمونوتیک بایستد علم اصول است، اصول همه این شبهاتی که طراحان و ایده پردازان در هرمونوتیک دارند را از بین می‌برد، واقعاً اصول خیلی مهم است و باید از اصول در تفسیر قرآن استفاده کنیم.

مثال دیگر، در همین سوره مبارکه بقره خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «و قاتلوا فى سبیل الله الذین یقاتلونکم»^[5]، برخی گفته‌اند: «الذین یقاتلونکم» قید برای تمام آیات جهاد است، «قاتلوه‌م حتى لا تكون فتنة»، یعنی «قاتلوا» با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، چه نتیجه‌ای گرفتند؟ گفتند ما جهاد ابتدایی نداریم، اگر کسانی آمدند با شما مقاتله کردند، شما با آنها مقاتله کنید. ما در همان‌جا این «الذین یقاتلونکم» را به منزله ظرف قرار می‌دهیم نه به عنوان قید، شواهدش هم ذکر کردیم. شیخ انصاری (قدس سره) و دیگر بزرگان علم اصول، فرق میان اینکه این عنوان ظرف است و عنوان قید را ندارد را در اصول به ما یاد داده‌اند، اما در تفاسیر هیچ خبری از این مطالب نیست، همه می‌گویند این قید است!

اصلاً کتابی چاپ شده به نام جهاد در اسلام، نویسنده گفته به اعتبار این قید تمام آیات قرآن مانند «کتب علیکم القتال و هو کره لکم»^[6] همه مقید می‌شود به اینکه وقتی می‌آیند با شما جنگ کنند، اما اگر نیامدند جنگ کنند شما حق ندارید جنگ کنید. ایشان ادعا می‌کند از صدر اسلام الی زمانها هذا تمام فقها، تمام مفسرین که جهاد را به ابتدایی و دفاعی تقسیم کردند اشتباه کردند!

لذا علم اصول وقتی حضور پیدا کند نکات زیادی را می‌توانیم به دست بیاوریم. ما در آیات جهاد همین روش اجتهادی نمونه‌هایی را فراوان آوردیم، این اجمال روش تفسیری ما، حالا چقدر خدا توفیق بدهد دنبال کنید. دعا کنید من بتوانم توفیق داشته باشم و این بحث را ان شاء الله تا هر مقداری خدا توفیق داد ادامه بدهم.

- [1]. «وَعَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ بَشْرِ الْوَائِشِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ 7 عَنْ شَيْءٍ مِنْ التَّفْسِيرِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ كُنْتُ أَجِبْتَنِي فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ الْقُرْآنَ بَطْنًا [وَالْبَطْنُ بَطْنًا] وَلَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ أَوَّلُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُتَصَرِّفٌ عَلَى وُجُوهِ.» المحاسن (للبرقي)، ج2، ص300، ح5؛ وسائل الشيعة؛ ج27، ص192، ح33572-41.
- [2]. سورة بقره، آيه 179.
- [3]. سورة مائده، آيه 38.
- [4]. سورة نساء، آيه 11 و 106.
- [5]. سورة بقره، آيه 190.
- [6]. سورة بقره، آيه 216.